**مصادیق وعده(بهشت)**

وعده به مؤمنان در مقابل وعيدى كه به كافران داده شد

" مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ".

كلمه" مثل" به معناى توصيفى است كه موصوف را ممثل و مجسم نمايد.

در آيه شريفه وعده جميلى را كه در قبال وعيد كفار به مردم پرهيزگار اختصاص داده بيان مى‏كند، تا هم آن را بيان كرده باشد، و هم اينكه زمينه براى خاتمه كلام كه خلاصه‏گيرى از نتيجه سعى كفار و مؤمنين در مسير بسوى پروردگار و بازگشتشان بسوى اوست، فراهم گردد.

و اگر در قبال كفار متقين را قرار داد، با اينكه مى‏بايست مؤمنين را قرار داده باشد، بدين منظور است كه اشاره كند بر اينكه كسانى به اين عاقبت حسنى نائل مى‏آيند كه علاوه بر ايمان، عمل صالح هم داشته باشند، چون اگر ايمان به خدا داشته باشند و عمل صالح نكنند مؤمن به خدا و كافر به آيات او خواهند بود.

و از جمله اشارات لطيفى كه در اين آيه به كار رفته اين است كه در مقابله اول ميان مؤمنين و مشركين، از آنان به" متقون" و از اينان به" الذين كفروا" تعبير كرده، و در آخر از آنان به" الذين اتقوا" و از اينان به" كافرون" تعبير نموده است.

و بعيد نيست كه در اين اختلاف تعبير اشاره باشد به اينكه فعل ماضى" اتقوا" و" كفروا" و صفت" متقين" و" كافرون" در اينجا يك مدلول دارند، و مجموع اعمالشان در دنيا يك عمل اعتبار شده است، و لازمه آن اين است كه يك بار بودن عمل عين استمرار آن باشد، و به اين اعتبار تعبير" الَّذِينَ كَفَرُوا" و" الَّذِينَ اتَّقَوْا" كه دلالت بر صدور فعل دارد با تعبير" كافرون و متقون" كه دلالت بر اتصاف و استمرار مى‏كند يك مفاد را مى‏رسانند، و آن عبارتست از منحصر ساختن موصوف بر صفتش، و اينكه يك دسته فقط كفر مى‏ورزند و دسته ديگر فقط در راه ايمان قدم برمى‏دارند، و اما آن كسانى كه اعمالشان و كفر و ايمانشان استمرار نداشته هر لحظه عوض مى‏شود، مدتى كفر از ايشان سرمى‏زند سپس مبدل به ايمان مى‏گردد، و يا چندى بر طريق ايمانند، سپس به كفر مى‏گرايند و خلاصه هنوز بر يك طريق معين استوار نشده‏اند، از سياق اين آيات خارج‏اند، و روى سخن در اين آيات با آنان نيست- دقت فرمائيد.

اين را نيز بايد خاطرنشان سازيم كه در آيات قبلى وجوه مختلفى از التفات به كار رفته بود، مانند" كَذلِكَ أَرْسَلْناكَ" كه در آن خداوند متكلم مع الغير و در" بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ" غايب اعتبار شده است، و باز در جمله‏" فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا" متكلم وحده و در جمله‏" وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ" غايب اعتبار شده است، و وجه آن روشن است، چون تعبير به مثل" ارسلناك" كه خداوند متكلم با غير اعتبار شده است بدين جهت بوده كه دلالت كند بر اينكه در اين ميان وسائطى مثلا از قبيل ملائكه وحى دخالت دارند، و در جمله‏" بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً" كه خداوند غايب اعتبار شده است براى اين بوده كه دلالت كند بر اينكه هر امرى چه با واسطه و چه بدون واسطه به مقام الوهيت خداى تعالى كه قيوم بر هر چيز است برگشت مى‏كند.

و تعبير به مثل‏" فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ" براى دلالت بر اين است كه خداى تعالى در حقيقت واسطه‏اى كه شريك و يا شفيع او باشد ندارد، آن چنان كه كفار ادعا مى‏كنند.

آن گاه جمله‏" تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ" همانطور كه گفتيم اشاره مى‏كند به سرانجام كار دو طائفه، و با اين جمله بحث در پيرامون مؤمنين و مشركين از نظر آثارى كه حق و باطل در عقايد و اعمالشان دارد خاتمه مى‏يابد.

و بخاطر داريد كه گفتيم اين آيات نه‏گانه كه مورد بحث ما است تتمه آيات ده‏گانه قبل است كه با آيه‏" أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً ..." شروع مى‏شد.[[1]](#footnote-1)

1. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش، **ج‏11    500**. [↑](#footnote-ref-1)